

ارگان کارگران انقلابی متحد ایران



شماره ۳۳ - اردیبهشت ۱۳۹۳

نوشته های این شماره:

- سرکوب کارگران در برگزاری اول ماه مه بیانگر
خصلت ضد کارگری رژیم اسلامی است ص ۱
- طعم زنده بودن زیر فشار عدم دسترسی به ذره ای
امکانات ص ۴
- معدنکاری از سوما صحبت می کند... ص ۷
- مزد، تورم و بارآوری کار ص ۹

**برای ارتقای خیزش ما به یاری همه
جانبه انقلابیان پرولتری نیازمندیم**

ruwo.iran@gmail.com

**سرکوب کارگران در برگزاری اول ماه مه
بیانگر خصلت ضد کارگری رژیم اسلامی است**

فعالان کارگری، به رغم همه فشارها، محدودیت ها و ممنوعیت ها، به مناسبت روز جهانی کارگر، در ۱۱ اردیبهشت ۹۳، با دادن قطعنامه و اعلام خواسته های برحق و لگد مال

شده کارگران، دعوت به برگزاری اجتماعات اعتراضی در خیابان ها و مقابل نهادهای دولتی همچون وزارت کار نمودند. آنان با سرکوب خشن و بگیر و ببندهای نیروهای انتظامی، پلیس امنیتی و لباس شخصی ها روبرو شدند. قبل از ۱۱ اردیبهشت نیز سرکوبگران امنیتی رژیم با یورش به منازل عده ای از فعالان کارگری، به ضرب و شتم و بازداشت آنان پرداختند و با ارسال پیامک های تهدید آمیز به تلفن های همراه افراد، با مضمون ممنوعیت هرگونه تجمع در روز جهانی کارگر، چنگ و دندان نشان دادند. فضای مسموم و خفقانی که چند هفته پیش از آن با یورش به بند ۳۵۰ اوین و سرکوب خونین زندانیان سیاسی ایجاد گردیده بود با زور و ارباب به شدت امنیتی گردید، تا کارگران به عقب رانده شوند. دستگیری ها در روز کارگر از مقابل وزارت کار ادامه داشت و خیابان های انقلاب تا آزادی توسط نیروهای سرکوبگر قرق شده بود. ویراژ ماشین های ون سفید رنگ ویژه بازداشت در خیابان ها و به میدان آوردن خواهران سرکوبگر (فاطمی کماندوها) بخشی از تدارکات رژیم علیه کارگران بود. در پایانه آزادی، سرکوبگران، فعالان کارگری اتوبوسرانی شرکت واحد را که گل و شیرینی در دست داشتند، مورد تهاجم و ضرب و شتم قرار دادند و آنان را بازداشت کردند و حتی روز بعد (جمعه ۱۲ اردیبهشت) از گلگشت های روز کارگر که همه ساله مرسوم است، جلوگیری کردند و با تعقیب

وسایل نقلیه شرکت کنندگان و پلمب مکان های تجمع، شمار دیگری را دستگیر نمودند. گرچه عده ای از دستگیرشدگان تا ساعاتی بعد آزاد شدند ولی برخی از آنان هنوز زندانی اند.

تمامی این تالانگری ها مانع از آن نشد که سران رژیم در سخنرانی ها و ملاقات هایی که به نام کارگران انجام دادند، بیشرمانه ژست دموکرات مآبانه به خود بگیرند و همچون رئیس جمهور، حسن روحانی، از تشکل کارگری و آرزو کردن برای نداشتن نه تنها زندانی سیاسی بلکه کلاً هیچ زندانی، دم نزنند و رفسنجانی از دادن مجوز راه پیمایی برای کارگران، در حرف کم نیاورد. اما در عمل، روز کارگر را ممنوع، آزادی تجمع و راه پیمایی و اعتراض را لگدکوب، و کارگرانی را که می خواستند از ۳۶۵ روز سال یک روز را مانند همه هم طبقه ای های خود در دنیا، جشن بگیرند و مطالبات خویش را مطرح کنند، بازداشت، زندانی و مورد ضرب و شتم قرار دادند، تا در یک کلام، تمامی ابزارهای قدرت را کماکان در چنگ خویش حفظ نموده و با ضرب شصت نشان دادن به کارگران و محرومان، تأکید کنند که دموکراسی تنها از آن اربابان زر و زور یعنی سرمایه داران است؛ که کنترل سراپای حیات جامعه را در چنگال خونین و سیاه خود قبضه کرده اند. اما مبارزه طبقاتی به رغم همه افت و خیزها کماکان جریان دارد و نیز تا زمانی که جامعه طبقاتی

است جریان خواهد داشت. انبوهی از مطالبات و خواست ها، از ابتدایی ترین تا عالی ترین سطوح، در مقابل کارگران و توده های زحمتکشی قرار دارند که باید راه برون رفت از این بساط ستمگرانه را بیاموزند و خود اداره و تصمیم گیری برای زندگی در شرایطی دگرگون را تدارک و تجربه کنند.

در اینجا جا دارد که اشاراتی به سخنرانی حسن روحانی در روز کارگر بکنیم و عوام فریبی او را نشان دهیم. روحانی گفت: «روز کارگر را که همزمان است با آغاز ماه عبادت، ماه رجب و ماه میلاد مولایمان امیرالمومنین علی (ع) و همچنین با روز معلم مقارن است به همه شما کارگران عزیز و تلاشگران صحنه کار و کوشش و تولید و زنان و مردان تبریک و تهنیت عرض می‌کنم.» نخست می بینیم که این تبریک و تهنیت درست در همان زمانی گفته شده که دولت اسلامی به شیوه ای خشن در حال سرکوب کارگران در خیابان ها بود؛ حتی کارگرانی که به اعتراض جلسه سخنرانی روحانی را ترک کردند در بیرون این محل مورد حمله اوباش رژیم اسلامی قرار گرفتند. دوم آنکه این تبریک و تهنیت به گونه ای گفته شد که روز کارگر را تحت عبادت ماه رجب و تولد علی از اهمیت ویژه خود تهی کند و سوم آنکه روز کارگر را در سایه «تلاشگران صحنه کار و کوشش و تولید» که از نظر هر دولت سرمایه داری نخست سرمایه داران

هستند، قرار دهد. در همان لحظاتی که روحانی داشت افتخار می‌کرد که دست همه کارگران ایرانی را می‌بوسد، مشت آهنین دولت ایران در حال خرد کردن دهان و استخوان های کارگران در خیابان و زندان بود. روحانی عوام فریب که از «کارگران عزیز» همچون «ستون فقرات تولید کشور» نام می‌برد، خود را به فراموشی عمدی می‌زند که «ستون فقرات تولید کشور» درست با تصویب شورای عالی کار دولت او، باید در یک چهارم زیر خط فقر و حتی با یک ششم زیر آن زندگی کند (به یاد آوریم که بسیاری از کارگران با درآمد زیر ۳۰۰ هزار تومان در ماه زندگی می‌کنند).

روحانی می‌گوید: «بنا بر گزارش‌هایی که در اختیار من قرار گرفته است، بسیاری از کارگران و بخش بزرگی از جامعه کارگری ما از مسأله مسکن در رنج هستند. در همین سال جاری اقدامات لازم برای مسکن کارگران آغاز شود.» از توان اقتصادی دولت او برای این «اقدامات لازم» که بگذریم آیا کارگران با درآمد یک ششم تا یک چهارم زیر خط فقر باید قیمت یا اجاره این مسکن‌ها را بپردازند یا این طرحی است برای خالی کردن بیشتر جیب تهی طبقه کارگر؟ روحانی می‌گوید: «نباید آنجا که ضروری نیست کالای ساخته شده وارد کشور شود.» اما چند روز پس از این فرمایش او، گزارش می‌شود که واردات خودرو به ایران چهار برابر شده است و قیمت این خودروها

حداقل ۲۰۰ هزار دلار است که لابد خریدار آنها «کارگران عزیز ما» هستند!؟

روحانی عوام فریب، با نزدیک به ۵ میلیون نفر بیکار در کشور و از جمله به قول خود او «میلیون‌ها جوان تحصیل کرده آماده اشتغال» و با قرار دادهای سفید امضاء، و فقدان بیمه کارگران بنگاه های زیر ۱۰ کارگر، «اولین قدم در اشتغال»، که «امنیت شغلی کارگران عزیز» را درست در همین سال ۱۳۹۳ تأمین، و این سال را به «سال رونق تولید و شکستن رکود اقتصادی» تبدیل می‌کند، به کارگران از سوی دولت «تندبیر و امید» خود بشارت می‌دهد! او می‌افزاید: «من در دنیای کار و تلاش و تولید تبعیض جنسیتی را نمی‌پذیرم» ولی در همین «دنیا» بیش از ۵۰ درصد زنان در سن اشتغال، از امکان داشتن کار محرومند و رهبرش علی خامنه‌ای، ولی فقیه، برابری در اشتغال زنان با مردان را تاجر غربی می‌نامد.

روحانی در به اصطلاح سخنرانی خود به مناسبت روز جهانی کارگر گفت: «آخرین سخن من این که باید زمینه تشکلهای مدنی و مردمی و انجمن‌های خاص در میان کارگران آزاد و بدون مشکل باشد. کارگران باید بتوانند از طریق تشکلهای و جمعیت‌های آزادشان، صدایشان را به گوش مسئولان و وزارت کار، راحت‌تر و شفاف‌تر برسانند. دولت نباید در این تشکلهای مداخله کند. این تشکلهای مردمی و در اختیار مردم است. دولت صرفاً باید بستر لازم

طعم زنده بودن زیر فشار عدم دسترسی
به ذره ای امکانات

شیده رخ فروز

حاشیه نشینی در مجاورت کلان شهرها با انبوه جمعیتی محروم از هرگونه حق ابتدایی حیات، دستاورد سرمایه داری برای آسیب پذیرترین بخش زحمتکشانی است که رانده و سرگردان در شهرها، لقمه ای نان و داشتن تنها سقفی بالای سر تمامی رؤیایشان را از زندگی تشکیل می دهد. زندگی در بیغوله هایی که نه می توان بر آن نام شهر و نه خانه نهاد، بیشترین صدمات را بر جسم و روح کودکان و زنان ساکن در آن وارد ساخته که حاصلش تباهی زندگی های بی شمار و خیل قربانیان بی پناه آن است. بخشی از جمعیت حاشیه نشین را بویژه در اطراف تهران، کارگران کوره پزخانه ها همراه با خانوارهای خود تشکیل می دهند، که با کار و زندگی مشقت باری دست و پنجه نرم می کنند:

«مغازه ای آن حوالی (محمود آباد) پیدا نمی شود. برق نیست، آب را باید دبه ای هزار تومان خرید و خبری از گاز نیست. شش بچه را باید با آب گرم شده حمام کرد. بچه ها هر روز یک ساعت پیاده تا نزدیک ترین مدرسه راه دارند و در زمستان سر تا پا گلی به خانه می رسند. او یک زن حاشیه نشین است و مثل بقیه زنان کوره بچه هایش را در خانه به دنیا

را برای این فعالیتها و حمایت لازم را نسبت به این جمعیتها انجام دهد.» از فریبکاری روحانی که بگذریم او در این مورد حتی اشاره ای به حق کارگران برای ایجاد سندیکاها و اتحادیه های کارگری نمی کند.

حرکت به سوی مبارزه متحد، متشکل و آگاهانه حول اساسی ترین محورهای مبارزاتی کارگران و زحمتکشانی که بخش های بسیاری از آن ها در قطعنامه های اول ماه مه ۹۳ نیز به چشم می خوردند، دفاع از همبستگی و سیاست مستقل کارگری، مبارزه همه جانبه در همه عرصه های زندگی، گام های طبقه کارگر را به سوی هدف کسب قدرت سیاسی و به کف آوردن دموکراسی هموارتر خواهد ساخت. مبارزه برای آزادی کارگران و فعالان کارگری و همه زندانیان سیاسی تحت هر شرایطی، بخشی از این حرکت است. برای آزادی کارگران زندانی و تحقق مطالبات بر حق کارگران باید به مبارزه پیگر با رژیم اسلامی ادامه داد.

اردیبهشت ۱۳۹۳

کارگران انقلابی متحد ایران

آورده. زنانی که در کوره با شوهرهایشان قالب پر می کنند و آجر می زنند. ... کوره جای خوبی نیست. گل و خاک است. ما صبح ساعت 3 می رویم آنجا و تا 9:10 شب کار می کنیم. سر و کارمان با گل و خاک است و اغلب مردم بیماری پوستی دارند. درآمد چندانی نداریم. کارفرما می داند نیاز به کار داریم و دستمزد آنچنانی نمی دهد.» (شرق-93/2/10)

به موازات فقر، نبود امکانات، سایر آسیب های اجتماعی و فرهنگی مانند اعتیاد، محرومیت از تحصیل و آموزش، ازدواج دختران 12، 13 ساله (و بارداری های زودهنگام و ناخواسته، و پدیده کودک - مادر و نیز کودک - بیوه)، مادران و کودکان بی شناسنامه ... و تأثیر فزاینده آن بر زندگی زنان و کودکان این مناطق، بیداد می کند:

«زنان باردار کوره به بیمارستان نزدیک نیستند. خانه بهداشت هم تنها دو، سه روز در هفته باز است. بیشتر خانم ها در بدنشان عفونت دارند و بچه هایشان که به دنیا می آیند اغلب مشکل تنفسی دارند. اما با این حال در کوره زنان چندان به روش های جلوگیری از بارداری دسترسی ندارند چون با وجود رایگان بودن، آزمایش های آن برایشان هزینه بر است. اغلب زنان چهار تا هفت بچه دارند. بچه ها همراه خانواده ها کار میکنند. زمستان ها که کار نیست کار تولیدی می گیرند. دخترهای

کوره اغلب از 13 سالگی ازدواج می کنند و کمتر برای ازدواج به سن 17-18 سالگی می رسند. اعتیاد در کوره زیاد است و کمتر خانه ای پیدا می شود که معتاد نداشته باشد.» (همانجا)

دختران و زنان (مادران باردار، کودک-مادر) زیر منگنه شرایط حاکم بر زندگی و معیشت خویش، در چرخه ای ظالمانه و متأثر از زنانه شدن فقر (علاوه بر فقر حاکم بر خانوار)، باید با نادیده گرفتن هویت مستقل خویش، یا تسلیم سرنوشتی رقم زده شده گردند یا در اوج استیصال برای سر و سامان دادن به این اوضاع فلاکتبار دست به هر کاری بزنند:

«در روستاهای سمت گیلان، غرب و کرمانشاه مشاهده کردیم که تا کلاس پنجم امکان آموزش برای همه وجود داشت. بعد از آن پسرها برای مدرسه پیاده به شهر نزدیک می رفتند ولی دخترها اجازه نداشتند بروند و چرخه تحصیلشان قطع می شد. ... در منطقه دروازه غار تهران بین اقوام موسوم به غربتی دختران در سن 13، 12 سالگی ازدواج می کنند. بسیاری از زنان به دلیل چنین ازدواج هایی ناچار به فرار از منزل شده اند، در حالی که کمترین آگاهی از وضعیت جامعه نداشته اند... اولین اتفاقی که برای این زنان می افتد این است که با تزریق معتاد می شوند و بعد برای فحشا و نقل و انتقال مواد مخدر از آنها استفاده می شود و نتیجه اش زنان کارتن

خوابی هستند که متأسفانه دیده ایم گاهی برای گرم کردن خود در زمستان ناچارند سگ های ولگرد را بغل کنند. ... در مواردی دیده ایم زنی برای تهیه مواد شوهرش لازم است هم مواد بکشد هم بفرودد و هم تن فروشی کند. اما وقتی برای جدا شدن مراجعه می کند ترس از وضعیت فرزند مانع این اتفاق می شود. مثلاً می گویند اگر همسر 20 روز پاکی بگیرد می تواند بچه را بگیرد. یا اگر من نباشم سیل کتک و آزار بعد از من بچه است. به این ترتیب خیلی از مادران برای حفاظت از فرزندانشان ناچارند حتی در خانه های مردم کار کنند تا خرج مواد همسرشان را بدهند. علاوه بر این در تمامی کمپ ها پذیرش زن باردار معتاد ممنوع است.»

خلأهای قانونی و نهادهای خدماتی در حمایت از کودکان و مادران (نیز مادران سرپرست) و اساساً نادیده گرفتن تعمدی محرومان جامعه از سوی اقلیت حاکم و باز تولید روندی که تمامی این معضلات معلول آن بوده و رژیم سرمایه داری مرتجع کنونی به شنیع ترین شیوه به آن دامن می زند، نه تنها آنان بلکه تباهی را برای نسل بعدی نیز تدارک می بیند:

«ازدواج در سنین پایین بارداری زود هنگام دخترهای 12،13 ساله را به دنبال دارد. بچه ای که خود در سن رشد است و آمادگی روحی و جسمی فرزند آوری را ندارد باید یک نفر دیگر را هم در بدن خود رشد دهد. ازدواج

زود هنگام خود عاملی می شود برای ازدواج هایی که بچه های حاصل از آن به صورت رسمی نمی توانند شناسنامه بگیرند. ... بر اساس آمارهایی که از اطراف تهران و کرج، در شهر ری، ورامین و اسلامشهر و کن تهران جمع آوری گردیده است ازدواج زیر 18 سال در این مناطق 56 درصد بود که همراه با بارداری زود هنگام بوده است. 61 درصد مادران بی سواد و اغلب بی شناسنامه بودند. میزان آگاهی آنها فوق العاده پایین بود و ساده ترین مسایل بهداشتی را نمی دانستند. اغلب مادران زیر 30 سال در این مناطق 3 بارداری داشتند و 40 درصد برای جلوگیری از روش طبیعی استفاده می کردند زیرا به هیچ امکاناتی دسترسی نداشتند. راه حل پیش روی خیلی از نوزادان ناخواسته آنها، فروش و اجاره برای کار در خیابان است. ... بسیاری از مادران با وجود نداشتن امکان رسیدگی به فرزندان ترجیح می دهند بچه دار شوند. یکی از مادران در دروازه غار در جواب ما که علت بچه دار شدنش را پرسیدیم گفت این تنها راهی است که می فهم هنوز زنده ام.»

این واقعیات گوشه ای از زندگی اکثریت محروم (بویژه زنان و کودکان) ایران است که در حاشیه و مناطق فقرزده جنوب پایتخت حتی تنفسی سالم نیز ندارند، چه رسد به سطحی از زندگی شایسته انسانی. آگاهی از عمق فجایی که در نقاط دور افتاده و روستاهای فاقد ذره ای

امکانات اولیه بر توده های مردم وارد می گردد، کاری دشوار نیست باید در کنار این آگاهی، با عمل هدفمند و متشکل برای پایان بخشیدن و تغییر واقعی اوضاع موجود، علیه تمامی بنیادهای فلاکت و تباهی به پا خیزیم و آینده ای نوین را تدارک ببینیم.

معدنکاری از سوما صحبت می کند...

اوموت آکپینار، آژانس خبری فرات، سوما

برگرفته از وبلاگ «رهایی کارگر»

دانشجویان مدافع رهائی طبقه کارگر

پس از آنکه صدها کارگر معدن در نتیجهی غفلت و حرص و طمع برای سود در سوما کشته شدند، یک معدنکار که در این سیاهچال کار می کرد به سخن آمد. گوکهان چایلاک (Gökhan Çaylak) که ۶ سال است در آنجا کار می کند می گوید: «وقتی شنیدم این سانحه اتفاق افتاده است اصلاً متعجب نشدم. انتظار این اتفاق را داشتم.» چایلاک می گوید وقتی این فاجعه رخ داد ۷۸۰ کارگر در زیر زمین مشغول به کار بودند و شرکت می خواهد به اعتبار نزدیکی اش با حزب عدالت و توسعه (AKP) رقم صحیح را پنهان کند.

بنا بر آمار رسمی که ترکیه، در فاجعهی معدن سوما در ۱۳ ماه مه که ترکیه را لرزاند، ۲۸۴ کارگر کشته شده اند، اما معدنکاران اعلام کرده اند که ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر کشته شده اند. ما با گوکهان چایلاک، کارگری که ۶ سال است در این سیاهچال کار می کند در رابطه با اهمال در «شرکت معدن زغال سنگ سوما» گفت و گو کرده ایم.

شما کارتان را در آنجا از چه زمانی آغاز کردید و چه مدتی است در آنجا به کار می پردازید؟

ما کارمان را برای شرکت گورمن در سال ۲۰۰۵ و به دنبال آن برای شرکت معدن زغال سنگ سوما آغاز کردیم. من به سربازی رفتم و پس از آن از سال ۲۰۰۸ کارم را در معدن ادامه دادم. ما در سال ۲۰۱۰-۲۰۰۹، تصدی منطقهی اینز (Eynez) را بر عهده گرفتیم. بعضی از ما در آنجا سر کار رفتند و برخی دیگر در محلی که گون تپه (Geventepe) نامیده می شود مشغول به کار شدند. در مجموع من ۶ سال برای شرکت معدن زغال سنگ سوما کار کردم.

معدنکاران از خشونت فیزیکی در عذاب اند

می توانید به ما بگویید شرایط کار چطور بود؟ چه خطراتی در آنجا وجود داشت؟

شرایط بسیار ناگواری وجود دارد. کارگران کتک می خوردند، در آنجا خشونت اعمال می شد. کارگرها به طور پیوسته به از دست دادن دستمزد و مرخصی هفتگی تهدید می شدند. کارگرها می باید با این شرایط کنار می آمدند، چون بدهی داشتند و یا به این دلیل که برای مدت طولانی در آنجا کار کرده بودند و نمی خواستند مقرری شان را از دست بدهند. کارگرها همچنین به اتحادیه ها هم اعتماد نداشتند. رئیس اتحادیه یک کاسه لیس واقعی بود. برای همین هم کارگرها باید لبخند می زدند و تحمل می کردند. شرایط زیر زمین واقعا ناگوار، و هزار مرتبه خطرناکتر از کار کردن در ساختمان بود. معدنکاران مادام که حوادث کشنده نبود، به مانند اتفاقی روزمره با آن برخورد می کردند. از دست دادن انگشتان، جراحت، شکستن جمجمه، دفن شدن در اثر نشست زمین، ... همه جور حادثه های اتفاق می افتد.

من کارگر پایین تر از سن قانونی ندیدم

شایعه پخش شده که کارگران زیر ۱۵ سال هم به کار گرفته می شدند. آیا این صحیح است؟ آیا شما با چنین چیزی برخورد کرده اید؟

فقط سیستمی برای فرستادن مصالح به بالا یا پایین وجود دارد، و نه برای آدم.

آمار رسمی غلط است حداقل ۵۰۰ نفر کشته شده‌اند

ارقام متناقضی در رابطه با شمار کارگران مشمول فاجعه ارائه شده است. شما در آنجا کار کرده‌ای، درباره‌ی تعداد کارگرانی که در آنجا بوده‌اند چه تصویری داری؟

شیفه مزبور شلوغ‌ترین شیفته بوده‌است. من می‌دانم که ۷۸۰ نفر آنجا بوده‌اند. اگر ۱۰۰ نفر مجروح یا نجات داده شده‌باشند، و ۷۰ نفر دیگر در مرخصی بوده‌باشند، و بگذار بگویم ۵۰ نفر سر کار نیامده‌باشند، این بدین معنی خواهد بود که حداقل ۵۰۰ نفر در معدن جان داده‌اند. آن‌ها از گفتن اینکه چند نفر کشته شده‌اند طفره می‌روند، چون این بسیار بیشتر از آمار ارائه شده خواهد بود. آن‌ها قطعا می‌دانند چند کارگر در زیر زمین بوده‌اند، چون شما باید در هنگام ورود کارتنت را مهر بزنی. آنچه واقعا وحشتناک است این است که هرکس آنجا بوده، مرده‌است. همه‌ی معدنکاران سوما این را می‌دانند.

در خلال بازرسی مناطق خطرناک بسته شده‌اند

پس از بازرسی، گزارش‌های مثبتی صادر شده‌است.

پس چنین فاجعه‌ای چطور می‌توانسته رخ بدهد؟

پیش از آن که من بروم، پائل K به خاطر گاز بسته شد، چون با آن حجم گاز کار کردن غیرممکن بود. من شنیدم که با وجود خطرات، پائل K مجددا باز شده و بیشتر مرگومیر هم در آنجا اتفاق افتاده‌است. من شنیدم که آن‌ها هنوز هم نتوانسته‌اند به آن منطقه دسترسی پیدا کنند. من با توجه به بازرسی‌ها می‌گویم: پیش از آنکه بازرسی‌ها بیابند، چون مهمانانی از دولت آمده‌بودند می‌خواستند به ما بگویند به جای سنگ، زغال سنگ بالا بیاوریم. به هر صورت بازرسی‌ها به زیر زمین

فکر نمی‌کنم واقعیت داشته باشد. من هرگز کسی که زیر ۱۸ سال داشته باشد و آنجا کار کند ندیدم. دانش‌آموزان دبیرستانی بودند که دوره‌ی کارآموزی‌شان را می‌گذراندند، اما به زیر زمین فرستاده نمی‌شدند. یا به طور دقیق‌تر من شاهد چیزی شبیه این نبودم. آن‌ها کسی را که سربازی‌اش را نگذرانده‌باشد استخدام نمی‌کنند. زیر ۱۸ ساله‌ها به‌وسیله‌ی پیمانکاران فرعی به کارگیری می‌شوند. شرکت، استفاده از پیمانکاران فرعی را تکذیب می‌کند، اما دروغ می‌گوید. شرکت معدن زغال سنگ سوما خودش یک پیمانکار فرعی برای شرکت زغال سنگ ترکیه است. در این معدن، حتی پیمانکار فرعی خودش هم پیمانکار فرعی دارد.

زنجیره ای از اهمال‌کاری

می‌توانید شرح بدهید که چرا عده‌ی بسیاری در این فاجعه کشته شدند؟

وقتی شنیدم این سانحه اتفاق افتاده است اصلا متعجب نشدم. برادرم هنوز در آنجا کار می‌کند و من نگران شدم، چون نمی‌دانستم در کدام شیفته کار می‌کرده است. او در آن شیفته کار نمی‌کرده و زنده مانده‌است. ۸۰ درصد کسانی که کشته شدند رفقای من بودند.

ابعاد این فاجعه به سبب زنجیره‌ای از اهمال‌کاری بود. به عنوان مثال، همه‌ی پانل‌های الکتریکی در دستگاه تهویه نباید در یک جا قرار بگیرد. همه‌ی پانل‌ها در بخشی قرار داشت که U3 نام داشت و هوا از آن وارد و خارج می‌شد. اگر آتش از آنجا آغاز می‌شد، که چنانچه گزارش شده است اتفاق افتاده، جریان هوا متوقف می‌شد و جمعیت زنده زنده به کام مرگ می‌رفت. آن‌ها گفته‌اند که در جای دیگری یک بالابر قرار داشته‌است. اما این حقیقت ندارد. در آن معدن که یکر است زیر کوه می‌رود هیچ بالابری وجود ندارد.

نرفتند. حتی اگر هم رفته باشند، آن‌ها مناطق مشکل‌دار را ندیده‌اند، چرا که آن‌ها پیش از آمدن‌شان بسته شده بودند. بنابراین آن‌ها می‌خواستند گزارشی صادر کنند که در آن همه چیز روبه‌راه باشد. چون بازرس‌ها به کارفرماها نزدیک هستند، هیچکس به کارگرا اهمیت نمی‌دهد..

معادن‌ها با حزب عدالت و توسعه (AKP) ارتباطاتی دارند

نخست وزیر اردوغان چیزهایی در رابطه با قضا و قدر گفته، و اینکه چنین چیزی در طبیعت این تجارت است. شما چطور فکر می‌کنید؟ اینکه عده‌ی زیادی کشته شوند قضا و قدر است؟

حتی اگر قضا و قدر هم باشد، خدا می‌گوید: «احتیاط کنید و بقیه را به من واگذارید.» آن‌ها چنین چیزهایی می‌گویند، چون این معدن بسیار با حزب عدالت و توسعه نزدیکی دارد. برای پیدا کردن کار در اینجا، شما باید به شعبه‌ی محلی AKP مراجعه کنید. بیشتر مردم به این صورت در اینجا کار به دست می‌آورند. در زمان انتخابات دیده شده، که در سال ۲۰۰۹، آن‌ها معدنکاران را مجبور به حضور در میتینگ انتخاباتی حزب عدالت و توسعه در مانیسا می‌کردند. اگر نمی‌رفتید پاداش شما را قطع می‌کردند. این برای خود من اتفاق افتاد. ملکه دوغرو (Melike Doğru)، همسر رمضان دوغرو (Ramazan Doğru) رئیس شرکت، عضو شورای AKP است. طرز فکر حزب عدالت و توسعه این است که آن‌ها به شما کار داده‌اند، و بنابراین شما هم باید از آن‌ها حمایت کنید.

زندگی یک معدنکار به طمع رئیس‌اش برای کسب سود بستگی دارد

آیا چیز دیگری هست که اضافه کنید؟

هنگامی که حادثه‌ای مرگبار در معدن رخ می‌دهد، آن‌ها هر کاری از دستشان برمی‌آید انجام می‌دهند تا آن را مخفی کنند. اگر کارگری در زیر زمین بمیرد، آن‌ها هرگز اعلام‌اش نمی‌کنند. اگر در راه بیمارستان بمیرد، فقط به طور سر بسته و مبهم بیان می‌کنند. یکی از دوستان من در معدن در جلوی جلوی چشمانم مرد و آن‌ها او را مرده بیرون آوردند. زندگی یک معدنکار به هوس کارفرمایش بستگی دارد. هر معدنکاری با حادثه روبه‌رو شده‌است. آن‌ها با حوادث غیرکشنده همچون اتفاقات روزانه برخورد می‌کنند، چون در این کشور مرگ به عنوان چیزی معمولی پذیرفته شده‌است. بدبختانه در ترکیه به سبب اهمالکاری از حوادث قابل پیشگیری هم پیشگیری نمی‌شود. زندگی یک معدنکار به طمع رئیس‌اش برای کسب سود بستگی دارد....

<http://en.firatajans.com/news/news/a-miner-from-soma-speaks-out.htm>

http://rahayikargar.blogspot.se/2014/05/blog-post_3114.html

مزد، تورم و بارآوری کار

سهراب شباهنگ، اردیبهشت ۱۳۹۳

یکی از خواست‌های مهم و دائمی کارگران در نظام سرمایه داری افزایش مزد است. بی‌گمان علت اصلی وضعیت نابسامان اقتصادی - اجتماعی و نیز وضعیت سیاسی و فرهنگی طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری نه صرفاً پائین بودن مزد بلکه اساساً خود نظام کار مزدی است که شیوه تولید سرمایه داری و استثمار طبقه کارگر متکی بر آن است. از این

رو تا نظام کارِ مزدی و سرمایه داری ادامه داشته باشد هیچ میزانی از افزایش مزد باعث تغییر موقعیت کارگران از طبقه ای استثمار شونده و زیر ستم به انسان هائی آزاد از ستم و استثمار نمی شود. با این همه افزایش مزد می تواند تا اندازه ای وضعیت اقتصادی کارگران را بهبود بخشد و اگر مبارزه برای افزایش مزد با آگاهی طبقه کارگر از وضعیت خود و جامعه و تحول آن و چشم اندازی روشن برای دگرگونی جامعه در جهت محور استثمار همراه باشد، می تواند زمینه را نه تنها برای بهبود نسبی وضع کارگران، بلکه برای گسترش مبارزه آنان نیز فراهم سازد و در نهایت تلاش تاریخی کارگران برای برانداختن سرمایه داری و نظام کارِ مزدی را تقویت کند. به این علت است که کارگران، حتی آنهایی که می دانند افزایش مزد تغییری در وضعیت طبقه کارگر به عنوان طبقه ای زیر استثمار و ستم نمی دهد، در کارزارهای افزایش مزد شرکت می کنند و این مبارزه را ضروری می دانند.

خواست افزایش مزد، که با خواست بهبود شرایط کار و نیز حق تشکل مستقل کارگران پیوند تنگاتنگ دارد، طبیعتاً در همه شرایط مکانی و زمانی نمی تواند یکسان باشد. از این رو کارگران در هر کشور و در هر دوره معین یا در هر صنعت یا رشته تولیدی خاص و برحسب میزان تشکل و همبستگی و اراده توده های کارگری افزایش معینی از مزد طلب می

کنند و برای دستیابی به آن به مبارزه روی می آورند. با این همه خواست های مشترکی که محصول وضعیت مشابه کارگران رشته ها و مناطق مختلف و نیز محصول مبارزات طولانی و انتقال تجربه است، مطرح می شود و درست است که مطرح شود. این خواست های مشابه و مشترک، می توانند هم عامل مؤثری در متحد کردن کارگران باشند و هم حس همدردی و احترام دیگر زحمتکشان نسبت به کارگران را در جامعه برانگیزد، و بنابراین مبارزه کارگران را تقویت کند.

کارگران در زندگی روزانه متوجه این واقعیت شده اند که افزایش مزد با هزینه روز افزون زندگی و نیز با افزایش دائمی نیازها همگامی ندارد. افزون بر آن کارگران همواره در معرض از دست دادن کار، بیماری، سوانح کار، معلول شدن و غیره هستند. بدین سان به نظر «طبیعی» می رسد که لازم است مرزها به تناسب تورم افزایش یابند تا قدرت خرید کارگران و سطح زندگی آنها کاهش پیدا نکند.

بخش قابل ملاحظه ای از فعالان کارگری ایران (و البته این امر محدود به ایران نیست) خواست به اصطلاح «طبیعی» افزایش مزد به تناسب تورم را تنها خواستی می دانند که باید در زمینه مزد مطرح شود و برخی حتی آن را «پرچم طبقه کارگر» می نامند. اینان توجه ندارند که حتی اگر همه ساله مرزها به نسبت نرخ تورم بالا بروند، یعنی نرخ افزایش مزد با

نرخ تورم برابر باشد، تازه سطح زندگی کارگران ثابت می ماند، یعنی شاهد هیچ بهبودی در وضع زندگی کارگران نخواهیم بود. مثالی موضوع را روشن خواهد کرد. فرض کنیم مزد کارگری سال پیش 500 هزار تومان در ماه بوده و با این 500 هزار تومان می توانسته اجاره خانه، هزینه خوراک و پوشاک خود و خانواده، هزینه آب و برق و رفت و آمد و دوا و درمان را در حد معینی تأمین کند (یا از خیر بعضی از آنها بگذرد!) حال فرض می کنیم نرخ تورم 40 درصد است و مزد کارگر مورد نظر ما به همین میزان افزایش یافته است، یعنی از 500 هزار تومان به 700 هزار تومان رسیده است. از آنجا که قیمت کالاها و خدمات مورد استفاده او به همین میزان افزایش یافته اند قدرت خرید او در سال جدید ثابت می ماند، یعنی با مزد جدید نه می تواند غذای بیشتر یا بهتری داشته باشد نه مسکن بهتری و نه دوا و درمان بهتری. البته اگر افزایش مزد از نرخ تورم هم کمتر باشد - چنانکه در طول اکثر سال های 1358 تا کنون در ایران چنین بوده است- با کاهش مطلق قدرت خرید کارگران و وخامت مطلق وضع زندگی آنها مواجهیم. طوری که حتی مقامات رسمی اعلام می کنند مزد اکثر کارگران حدود یک سوم تا یک چهارم خط فقر است. بنابراین کسانی که افزایش مزد به نسبت نرخ تورم (ماده 41 قانون کار جمهوری اسلامی) را به عنوان خواست کارگری مطرح می کنند خواهان درجا

زدن در مزدی هستند که حداقل 3 تا 4 برابر از خط فقر کمتر است.

همان گونه که بارها در نشریه «خیزش» گفته شده در ایران چنان انباشتی از تورم و پسرقت مزد واقعی وجود دارد که نه تنها افزایش مزد به نسبت تورم، بلکه به نسبتی چند برابر تورم نیز برای یک زندگی عادی (متوسط هزینه زندگی خانوار شهری براساس آمار خانوار بانک مرکزی) کافی نیست. به همین خاطر است که در «منشور اتحاد برای مبارزه انقلابی در ایران» مندرج در خیزش شماره 29 و نیز مقالات مختلف «خیزش» افزایش مزد در حد هزینه زندگی خانوار شهری بر اساس آمار خانوار بانک مرکزی به عنوان مبنائی برای مزد مطرح و پیشنهاد شده و از کارگران دعوت به عمل آمده تا برای آن مبارزه کنند. منطق ساده و محکم این خواست از این قرار است: کارگران بزرگترین طبقه اجتماعی و تولید کننده بخش اعظم ثروت اجتماعی اند از این رو طبیعی است که مزدی معادل هزینه متوسط یک خانوار شهری داشته باشند.

حال فرض کنیم که چنین مزدی استقرار یابد. باید دید تحول آن به چه صورت می تواند باشد. روشن است که اگر بگوئیم که چنین مزدی باید به نسبت تورم افزایش یابد باز هم خواستار ثابت ماندن قدرت خرید کارگران (البته در سطحی بالاتر از وضع کنونی) خواهیم بود که تثبیت وضع موجود در آن زمان خواهد بود. در

کارگران 8 ساعت باشد که 4 ساعت آن کار لازم (یعنی کاری معادل مزد دریافتی کارگران) و 4 ساعت آن کار اضافی (کار رایگانی که سرمایه داران استثمار می کنند) باشد. در این حالت نرخ ارزش اضافی یا نرخ استثمار برابر است با:

$100\% = 1:4 = 4$ یعنی اگر مزد کل کارگران مثلا 1000 باشد میزان کل ارزش اضافی (استثمار کارگران) هم 1000 خواهد بود.

شاخص بارآوری کار (یعنی میزان تولید یک کارگر در واحد زمان) در این دوره را 1 می گیریم. حال فرض می کنیم در دوره بعد شاخص بارآوری متوسط کار 25% افزایش یابد یعنی از 1 به 1.25 برسد. در این صورت کار لازم کاهش خواهد یافت و از 4 ساعت به $3.20 = \frac{4}{1.25}$ ساعت خواهد رسید. در نتیجه کار اضافی در صورتی که زمان کار روزانه ثابت بماند به $4.80 = 8 - 3.20$ ساعت افزایش پیدا خواهد کرد.

نرخ استثمار جدید (یعنی پس از افزایش بارآوری کار به میزان 25 درصد) برابر خواهد بود با:

$1.50 = \frac{4.80}{3.20}$ و یا 150% یعنی اگر مزد کارگران همان 1000 باشد میزان ارزش اضافی استثمار شده 1500 خواهد شد. اما اگر

حالی که ثروت اجتماعی افزایش می یابد و سهم کارگران تغییری نخواهد کرد. به این علت است که افزایش مزد (حتی مزد ترمیم شده و انطباق یافته با هزینه متوسط خانوار شهری) به نسبت نرخ تورم کافی نیست و باید بهبود وضع زندگی، یعنی بهتر شدن نسبت به وضع موجود در هر شرایط (حتی شرایط خوب) مطرح شود. یک شاخص برای این بهبود، بارآوری کار است. بارآوری کار در جامعه سرمایه داری همواره رو به افزایش است و عنصر مهم افزایش ثروت به شمار می رود. در نظام سرمایه داری افزایش بارآوری کار باعث افزایش نرخ استثمار کارگران می شود. اما اگر مزدها علاوه بر نرخ تورم به نسبت بارآوری کار هم افزایش یابند نرخ استثمار ثابت می ماند. بدین سان شعار افزایش مزد به نسبت تورم (به منظور حفظ قدرت خرید) و به نسبت افزایش بارآوری متوسط کار (به منظور بهبود وضع زندگی کارگران و نه فقط حفظ قدرت خرید آنها) و برای مهار کردن نسبی نرخ استثمار (تلاش برای جلوگیری از تشدید استثمار یا افزایش نرخ ارزش اضافی)، در کل روندی صحیح در مبارزه کارگری به شمار می رود.

برای نشان دادن تأثیر بارآوری کار در افزایش استثمار و چگونگی مهار کردن آن یک مثال عددی را مورد بررسی قرار می دهیم. فرض کنیم در یک دوره تولیدی ساعات کار روزانه

مزد کارگران به نسبت بارآوری یعنی 25% بالارود یعنی از 1000 به 1250 برسد، میزان استثمار سرمایه داران از 1500 به 1250 خواهد رسید و با آنکه مقدار کل آن از گذشته یعنی 1000 بیشتر است ولی نرخ آن یعنی نسبت ارزش اضافی به مزد، مانند گذشته یعنی 1 یا 100% باقی خواهد ماند.

جمع بندی کنیم:

برانداختن سرمایه داری و نظام کار مزدی را تقویت کند. به این علت است که کارگران، حتی آنهایی که می دانند افزایش مزد تغییری در وضعیت طبقه کارگر به عنوان طبقه ای زیر استثمار و ستم نمی دهد، در کارزارهای افزایش مزد شرکت می کنند و این مبارزه را ضروری می دانند.

- خواست افزایش مزد به نسبت تورم در بهترین حالت بیانگر حفظ وضع موجود است.
- در ایران چنان انباشتی از تورم و پسرقت مزد واقعی وجود دارد که نه تنها افزایش مزد به نسبت تورم، بلکه به نسبتی چند برابر تورم نیز برای یک زندگی عادی (متوسط هزینه زندگی خانوار شهری براساس آمار خانوار بانک مرکزی) کافی نیست.
- کارگران بزرگترین طبقه اجتماعی و تولید کننده بخش اعظم ثروت اجتماعی اند از این رو طبیعی است که مزدی معادل هزینه متوسط یک خانوار شهری داشته باشند.
- چنین مزدی باید به نسبت تورم و رشد بارآوری متوسط کار افزایش یابد.

- مبارزه برای افزایش مزد یکی از خواست های مهم و دائمی کارگران در نظام سرمایه داری است.
- تا نظام کار مزدی و سرمایه داری ادامه داشته باشد هیچ میزانی از افزایش مزد باعث تغییر موقعیت کارگران از طبقه ای استثمار شونده و زیر ستم به انسان هائی آزاد از ستم و استثمار نمی شود.
- افزایش مزد می تواند تا اندازه ای وضعیت اقتصادی کارگران را بهبود بخشد و اگر مبارزه برای افزایش مزد با آگاهی طبقه کارگر از وضعیت خود و جامعه و تحول آن و چشم اندازی روشن برای دگرگونی جامعه در جهت محور استثمار همراه باشد، می تواند زمینه را نه تنها برای بهبود نسبی وضع کارگران، بلکه برای گسترش مبارزه آنان نیز فراهم سازد و در نهایت تلاش تاریخی کارگران برای